**باسمه تعالی**

14/10/94 اصول عملیه - برائت - برائت شرعیه - آیات دال بر برائت شرعیه - آیه «لا یکلف الله نفسا الا ما آتاها»

**موضوع:** برائت/ادله برائت /آیات دال بر برائت / لا یکلف الله نفسا الا ما آتاها

**پاسخ مرحوم نائینی به اشکال استعمال لفظ در اکثر از معنا در ما آتاها**

مرحوم نائینی در پاسخ بیانی دارند که آقای صدر به گونه ای نقل کرده اند که با بیان نائینی ارتباطی ندارد. جای تعجب دارد که چگونه آقای حائری[[1]](#footnote-1) با وجود ارائه آدرس فوائد الاصول و اجود التقریرات، عدم تطابق مطلب آقای صدر را با کلام نائینی تصویر کرده اند؟

مرحوم نائینی در تقریب اشکال می فرمایند: «مفعول مطلق عین فعل است و مفعول به غیر فعل و این دو قابل جمع نیستند.» سپس ایشان به این تقریب اشکال، دو گونه پاسخ می دهند. از نائینی در فوائد الاصول نقل شده است: «مفعول مطلق حقیقتا عین فعل است ولی مفعول مطلق نوعی و عددی را می توانیم بالعنایه مغایر بگیریم و اشکال مرتفع می گردد. » عبارت ایشان در فوائد این است: « و توهم: أنّ المفعول به لا بد و أن یکون له نحو وجود و تحقق فی وعائه قبل ورود الفعل علیه و یکون الفعل موجبا لإیجاد وصف علی ذات المفعول به التی کانت مفروضة التحقق و الوجود ...... فعلی هذا لا یمکن أن یتعلق التکلیف بالتکلیف علی نحو تعلق الفعل بالمفعول به لأنّه لیس

للتکلیف نحو وجود سابق عن تعلق التکلیف به بل وجوده إنّما یکون بنفس إنشاء التکلیف لأنّ المفعول المطلق من کیفیات‏ الفعل‏ فلا یمکن وجوده قبله فانّ المفعول المطلق النوعیّ و العددی یصح جعله مفعولا به بنحو من العنایة، مثلا الوجوب و التحریم و إن کان وجودهما بنفس الإیجاب و الإنشاء و لیس لهما نحو تحقق فی المرتبة السابقة، إلّا أنّهما باعتبار ما لهما من المعنی الاسم المصدری یصح تعلق التکلیف بهما. نعم: هما بمعنی المصدر لا یصح تعلق التکلیف بهما، فتأمّل.»[[2]](#footnote-2)

**نقل شهید صدر از نائینی**

 آقای صدر عبارت عجیبی را از ایشان نقل می کند و بعد پاسخ های عجیب تری می دهد که وارد تمام آن مباحث نمی شویم. ولی اصل بیانی که نقل می کنند، این است: «لأنّ المفعول المطلق هو ما کان نفس مصدر الفعل و مادّة الفعل، و هذا غیر مادّة الفعل بالاعتبار»[[3]](#footnote-3) در این نقل نائینی(ره) می گوید: اسم موصول می تواند معنای مصدری نداشته و معنای اسم مصدری داشته باشد و اسم مصدر وجودی اعتباری برای مصدر است و وجود اعتباری غیر از وجود خود مصدر است. سپس شهیدر صدر بحث هایی در رابطه با چگونگی ایجاد فرد اعتباری بیان کرده است که فهم مراد ایشان بسیار مشکل است.

 **نقد نقل شهید صدر**

در کلام نائینی بحثی از وجود اعتباری یا وجود حقیقی موجود نیست بلکه ایشان می فرماید: اسم مصدر ملاحظه ای مستقل از مصدر دارد، بنابراین مغایر با مصدر است و اگر مغایر با مصدر شد می تواند مفعول به باشد.

**پاسخ به کلام نائینی**

در پاسخ به کلام نائینی باید گفت: مشکل تنها این نیست که مفعول به باید با فعل مغایر باشد بلکه مفعول به معمولی خاص با شرایطی خاص است و مجرد مغایر بودن اسم مصدر با مصدر سبب تبدیل آن به مفعول به نمی شود. مثلا در اغتسلت غُسلا صرف اینکه غُسلا اسم مصدر است، می تواند مفعول باشد؟ آیا می توان عبارت را اینگونه معنا کرد که من شستشور را شستم؟

در نتیجه با رد مفعول مطلق بودن، اثبات مفعول به بودن نمی شود. زیرا؛ مفعول به تعلقی خاص است که باید فعل بر آن واقع شود و فعل نمی تواند بر اسم مصدر واقع شود. ایشان به صرف ایجاد تغایر آن هم تغایری اعتباری نه حقیقی، اثبات مغعول به کرده است در حالی که مجرد تغایر آن هم تغایر اعتباری مصحح مفعول به واقع شدن نیست.

**کلام نائینی در اجود التقریرات( وجوب می تواند مفعول به باشد)**

مرحوم آقای خوئی در اجود التقریرات به گونه ای تقریب را مطرح کرده اند که کاملا قابل توجه است.

ایشان می گویند: «حکم دو اعتبار دارد گاه به به معنای مصدری و گاه به معنای اسم مصدری که همان حکم المعبر عنه بالحکم المجعول و جعل تشریعی به حکم مجعول تعلق می گیرد.» [[4]](#footnote-4)

مراد ایشان از این کلام این است که هر چند ایجاب (معنای مصدری) نمی تواند مفعول به باشد ولی وجوب (معنای اسم مصدری) مفعول به واقع می شود و به عنوان نمونه گفته می شود جعل الله الوجوب. در نتیجه وجوب می تواند مفعول به جعل واقع شده و به آن مجعول نیز گفته می شود.

**پاسخ به کلام نائینی در اجود(کلّف به معنای جعل است؟)**

در پاسخ باید گفت؛

الف: اگر کلّف به معنای جعل باشد این مطلب صحیح است و وجوب می تواند مفعول به واقع شود ولی اگر کلّف به معنای بر گردن گذاشتن و شخص را مکلف به انجام فعلی قرار دادن باشد، تنها به فعل تعلق می گیرد و وجوب نمی تواند مفعول به آن باشد. طبق این معنا کلف الله العباد الوجوب گفته نشده و کلّف الله الفعل تعبیر خواهد شد.

ب: این کلام مبتنی بر این است که کلّف به معنای جعل به اصطلاح اصولی باشد در حالیکه جعلَ هم در لغت به فعل متعلّق می شود نه به حکم. در لغت به هیچ وجه «جعلتٌ علی المکلّف وجوب الصلوة» کار برد ندارد.

در نتیجه تمام این مباحث وابسته به درک معنای کلّف در لغت و استعمالات می باشد که در جلسه آینده در این مورد صحبت خواهیم کرد که آیا مفعول دوم کلّف می تواند چیز دیگری غیر از فعل واقع می شود؟ و آیا کلّف به معنای جعل تشریعی کار برد دارد؟

**اشکال شهید صدر به مغعول مطلق بودن ما آتاها حتی بنابر اراده حکم از موصول**

مرحوم آقای صدر در اشکالی دیگر می فرمایند: « ما آتاها حتی اگر به معنای تکلیف هم باشد، نمی تواند مفعول مطلق باشد. زیرا در این فرض ایتاء تکلیف به معنی اعلام است و در نتیجه مفاد آیه این می شود که خداوند تنها تکلیفی را که اعلام کرده است تکلیف می کند. مطابق این معنا تکلیف بعد از اعلام است و اعلام در رتبه متقدم از تکلیف فرض شده است در حالی که اعلام در رتبه متأخر از تکلیف است و باید اول تکلیف تحقق پیدا می کند و سپس اعلام می شود.» سپس ایشان همان کلام آقا ضیاء را مطرح می کنند و می فرماید: « کلّف به معنای لغوی است به این معنا که جعل فی کلفة شیء و این معنای جامعی است که حکم را نیز شامل می شود.»[[5]](#footnote-5)

**پاسخ به کلام شهید صدر**

در مورد کلام مرحوم آقای صدر در چند مرحله باید بحث کرد.

آیا علم در رتبه متأخر از تکلیف است؟

اگر علم در رتبه متأخر باشد اشکالی در آیه شریفه پیش می آید؟

آیا راه حل مطرح شده در کلام ایشان صحیح است؟

**تأخر رتبه علم به حکم از تکلیف**

در بحث اختصاص احکام به عالمین گفته شده است لازمه تخصیص حکم به عالم دور یا خلف است. زیرا؛ اگر موضوع متقدم بر حکم است پس باید موضوع در رتبه سابقه بر حکم تحقق داشته باشد در حالی که علم معلول حکم است. پس در فرض اختصاص احکام به عالمین دور

یا خلف پیش می آید و ما هو المتقدم باید در رتبه متأخر قرار بگیرد. اصل اشکال مطرح شده همین است هر چند در این مجال تنها به اشکال اشاره شد و در مقام تبیین دقیق اشکال نیستیم.

حاج آقا در پاسخ به این اشکال می فرمایند: «علم دو گونه است؛ علم بالفعل و علم تقدیری. در علم بالفعل عالم واقعا عالم است و اگر مراد از اختصاص احکام به عالمین، علم بالفعل باشد باید حکمی باشد تا به آن حکم علم پیدا شود. ولی اگر مراد از اختصاص احکام به عالمین علم تقدیری باشد به معنای قضیه تعلیقیه « ان کلّف الله یصیر عالما اگر به او تکلیف شود، عالم می شود» چون جمله تعلیقیه و قضیه شرطیه قبل از تحقق شرط موجود است و تحقق قضیه شرطیه متوقف بر تحقق شرط نیست، حکم می تواند به این معنا مختص به عالم باشد و این عنوان در رتبه متقدم بر تکلیف نه در رتبه متأخر. در نتیجه علم فعلی متوقف بر تکلیف و تکلیف متوقف بر علم تقدیری و قضیه شرطیه ان انشأ الله التکلیف یصیر عالما می باشد و دوری در میان نیست.»[[6]](#footnote-6)

می توان ما آتاها نیز گفت: مراد از آتاها که به معنای اعلمها می باشد کسی است که اگر شارع به او تکلیف کند عالم می شود. بنابراین لازم نیست حتما علم به معنای علم فعلی باشد.

بله ممکن است گفته شود: این پاسخ در اختصاص احکام به عالمین پاسخی صحیح است زیرا برای حل اشکال دور و عدم امکان اختصاص احکام به عالمین و در نتیحه برای اثبات امکان آن است اما بحث در «لا یکلف الله نفسا الا ما آتاها» تنها بحث امکانی نیست بلکه بحثی استظهاری نیز در میان است. در این آیه شریفه، آتاها که به معنای اعلمها می باشد ظهور در فعلیت دارد و با فرض اراده علم فعلی از آتاها نمی تواند از موصول اراده حکم شده باشد. در این آیه شریفه باید ثابت شود که حکم نیز مورد اراده است و بعد از اثبات اراده حکم از موصول برای حل اشکال دور پاسخ بالا مطرح شده و مراد از علم و ایتاء را علم و ایتاء تقدیری دانست. پس باید برای اراده علم تقدیری و ایتاء تقدیری وجود قرینه بر مجاز اثبات شود و باید بحث شود که آیا مثلا اطلاق موصول می تواند قرینه بر اراده حکم و در نتیجه مجاز در ایتاء باشد یا نه؟ در نتیجه صرف صحت این پاسخ در بحث اول موجب اراده آن در آیه شریفه نمی شود و باید اراده آن استظهار شود.

**کفایت علم حین العمل، برای اخذ قید علم در حکم**

اگر فرض شد مراد از اعلام حکم، اعلام فعلی است اما با این حال ممکن است گفته شود: تکلیفی که ولو در حین عمل معلوم شود، در تقیید تکلیف به علم کفایت می کند. زیرا دلیل ظهوری در لزوم وجود وصف علم در رتبه سابق ندارد و تحقق وصف علم با تکلیف را نیز شامل است. در بحث شرطیت قدرت در تکلیف نیز اگر با نفس تکلیف برای مکلف قدرت حاصل شود، حکم بر او لازم العمل است و با اختصاص حکم به قادر تنافی ندارد. مثلا اگر به شخصی که عاجز و ناتوان است دستور داده شود: قم باذن الله و به واسطه خود قم باذن الله در شخص عاجز قدرتی ایجاد کند که بتواند از جا بلند شود، بر خلاف «لا یکلف الله نفسا الا وسعها» نیست. در حقیقت لزوم وجود قید قبل از عمل یا کفایت حصول آن و لو حین العمل بستگی به تناسبات حکم و موضوع دارد.

**تمسک به لزوم وجود مفعول قبل از فعل**

موصول در ما آتاها یا مفعول مطلق است یا مفعول به. اگر مفعول به باشد، در مفعول گفته شده است که مفعول با قطع نظر از فعل باید تحقق داشته باشد از سویی دیگر اعلام در حکم صفت[[7]](#footnote-7) برای موصول است و وجود صفت نیز به وجود موصوف است. پس باید اعلام قبل از تحقق فعل موجود باشد و ایجاد آن به واسطه فعل کفایت نمی کند.

و اگر موصول مفعول مطلق باشد، اعلام در حکم صفت برای مصدر است و تکلیف اعلام شده باید تحقق داشته باشد تا بتواند تکلیف در رتبه سابق بر آن تعلق گیرد.

در پاسخ به این اشکال باید گفت:

 اولا: این کلام قاعده ای غالبی است نه دائمی و بستگی به نوع فعل دارد کما اینکه در موارد بسیاری مانند خلق الله السماوات مفعول، به واسطه خود فعل ایجاد می شود و قبل از فعل وجودی ندارد. کلّف نیز اگر به معنای تکلیف تشریعی باشد مانند فعل خلق است زیرا با انشاء تکلیف وجود اعتباری حکم ایجاد می شود و پیش از تکلیف وجودی ندارد. بعد از این که خود

مفعول توانست به واسطه فعل ایجاد شود، صفت مفعول که اعلام باشد نیز می تواند به واسطه خود تکلیف ایجاد شود.[[8]](#footnote-8)

ثانیا: تکلیف با بسیاری از افعال متفاوت است زیرا مثلا ضرب امری آنی الحدوث است بدون اینکه اثری باقی گذارد و امکان دارد در افعالی مانند ضرب، تحقق مفعول و صفت مفعول قبل از فعل لازم باشد اما در تکلیف که انشاء است و سبب می شود مفعول، به یک حالت دائمی متّصف شود، تقیید تکلیف به علم به این امر مستمر بعد از انشاء، هیچ مشکلی ندارد.

توضیح بیشتر؛ در کلّفت زیدا وجوب الصلوة، وجوب صلوة الآن انشاء می شود ولی وجوبی که به گردن مکلف می آید امری مستمر است. در این نوع افعال اگر معتبِر بگوید تنها تکلیفی را ایجاب می کنم که با ایجاب من – که ایجاب در زمان خاص تحقق پیدا می کند- معلوم مکلف می شود و در زمان عمل معلوم مکلف بود، هیچ اشکالی به نظر نمی آید. زیرا آن چه از نظر عقلا در باب تکلیف معتبر است، علم حین العمل است که مفروض وجود آن است.

کفایت وجود وصف بعد از فعل یا لزوم وجود آن قبل از فعل بستگی به تناسبات حکم و موضوع و نوع فعل دارد. اگر فعلی داشته باشیم که اثری مستر را در مفعول ایجاد می کند و غرض از فعل تحقق آن اثر باشد و ارتکاز عقلائی در مورد آن وصف این باشد که در وجود مستمر آن وجود بعد از انشاء به آن وصف متصف باشد، هیچ مانعی در اخذ قید صفتی که بعد از فعل ایجاد می شود در فعل و انشاء نیست. مثلا اگر کفته شود « اوجبت علی زید وجوب الصلوة وجوبا معلوما بعد الایجاب» از نظر عقلا هیچ مانعی ندارد که علم بعد از ایجاب به معنای احداث، تحقق پیدا کند و از نظر استظهاری نیز خلاف ظاهر نیست. زیرا اگر قید ناظر به امر ارتکازی باشد، اقتضای امر ارتکازی در نظر عقلا مهم است و اگر ارتکاز عقلائی اقتضا کند وجود وصف با تحقق فعل هم کفایت می کند، باعث ظهور دلیل در همین مطلب می شود. بله در افعالی مانند «ضربتُ زیدا عالما» ایجاد علم با زدن خلاف ظاهر است و باید عالمیت در رتبه سابقه بر

ضرب موجود باشد. اما این استظهار به واسطه خصوصیت فعل ضرب است که یک لحظه بیشتر تحقق ندارد.

 در نتیجه ظهور دلیل در تحقق وصف مفعول به یا مفعول مطلق در رتبه سابق بر فعل، ظهوری همیشگی نیست و می توانیم بگوییم: لا یکلف الله نفسا الا تکلیفا معلوما ولو کان معلومیته بنفس هذا التکلیف.

**بررسی پاسخ به اشکال دور در کلام شهید صدر با معنای لغوی کلّف**

کلام مرحوم آقای صدر در پاسخ به اشکال دور مبتلا به دو اشکال است؛

الف: ضمن بررسی کلام آقا ضیاء مطرح شد معنای لغوی کلّف، جعله فی کلفۀ کذا نیست که در جلسه آینده بیشتر توضیح خواهیم داد.

ب: لزوم تحقق وصف در رتبه سابقه بر فعل، مختص به مفعول مطلق نیست و در مفعول به نیز جاری است و صرف تغییر معنای کلّف از معنای اصطلاحی به معنای لغوی، اشکال را برطرف نمی کند. زیرا در معنای لغوی که ایشان مطرح می کنند معنای «لا یکلف الله نفسا الا ما آتاها» این است که خداوند تنها مکلّفین را در سختی تکلیفی قرار می دهد که آن تکلیف معلوم باشد و روشن است که در سختی تکلیف قرار دادن از ناحیه شارع همان انشاء تکلیف است. در نتیجه مطابق این معنا نیز تکالیف معلومه انشاء شده و باید در در رتبه سابقه بر انشاء معلومیت تحقق داشته باشد در حالی که علم به تکلیف در رتبه لاحقه بر تکلیف است و نمی تواند تکلیف بر آن معلّق شود. به نظر می رسد این اشکال در مفعول به واضح تر از مفعول مطلقی باشد که تحقق آن به نفس فعل است و روشن نیست که شهید صدر چگونه با تبدیل مفعول مطلق به مفعول به و تغییر معنای کلّف مشکل را حل می کنند.

ج: بر فرض صحت معنای لغوی مذکور در کلام شهید صدر، صرف وجود چنین معنای لغوی موجب استظهار آن نیست و اطلاق موصول نمی تواند شاهد بر آن باشد زیرا ابتدا باید اراده اطلاق قطعی بوده تا با عدم امکان معنا کردن کلّف به معنای متداول معنای دیگری را مردا بدانیم

اما اگر امر دایر بین اطلاق موصول یا اراده معنای ظاهر از کلّف بود، معنای ظاهر کلّف مقدم بوده و مانع اطلاق در موصول می شود.

در جلسه آینده معنای لغوی کلّف را بیشتر پی گیری کرده و نکته آخری که بیان شده را توضیح بیشتری خواهیم داد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

1. مباحث الأصول، ج‏3، ص: 88 [↑](#footnote-ref-1)
2. فوائد الاصول ؛ ج‏3 ؛ ص332 [↑](#footnote-ref-2)
3. مباحث الأصول، ج‏3، ص: 88 [↑](#footnote-ref-3)
4. أجود التقريرات، ج‏2، ص: 169 [↑](#footnote-ref-4)
5. مباحث الأصول ؛ ج‏3 ؛ ص89 [↑](#footnote-ref-5)
6. كتاب نكاح (زنجانى)؛ ج2، ص: 722 [↑](#footnote-ref-6)
7. آتاها صله موصول است و در حکم صفت(مقرر) [↑](#footnote-ref-7)
8. پاسخ اول برداشت مقرر از کلام استاد با بسط پاسخ ایشان است. [↑](#footnote-ref-8)